

دیالوگ گویا

برگردان: طاهر جاوید

در نگاهش دیالوگ، باید ترجیح داشته باشیم که با گوش سروکار داریم. و به عبارت بهتر گوش
که به عاریت گرفته ایم. گوش نویسنده ای که تمام موقعیت‌ها را می‌گیرد و مکالمات خیالی را از دفتر پروردگار
جمع می‌کند. گوش‌هایی که در شخصیت‌ها کار می‌گذارند تا صدای یکدیگر را بشنوند و پاسخ بگویند.

به هر رو، دیالوگ نویسی من بدین گونه است. با این صبر و صبر منی مهم که شنیده‌ها را
باید بطور حدی نظم داد و با قدرت به آنها شکل بخشید، تا یکی از عظیم داستان آفریده
شود: گفت و گوی شخصی که، همچون مشاهدات ضبط شده‌ی یک انسان شناس،

واقعی به نظر آید. چنان که با خواندن دیالوگ از داستان‌ها، همان از بزرگ‌ترین دیالوگ نویسان
شیتال اخیر - "آن آیلور" Anne Tyler، "جان آپدیک" John Updike،

"فلانری اودانر" Flannery O'Connor یا "الفت همنوی" Ernest Hemingway -

نگار که با یک گوش درونی، سخنان حدی و واقعی را می‌شنوم، در حالی که این سخنان، واقعی می‌سند.

این تندی کوتاه از کتاب "حواب خرگوش" Rabbit At Rest آپدیک

را در نظر بگیرید که در آن "هدری آنگستروم" Harry Angstrom، قبرانی الکی، بازش "جانین"

۲
Janice ، در باره ی پسرشان صحبت می کند . جمله ی اول را زن می گوید :

- چونکه اون زیر سایه ی من بود مقدر تربیت می شه .

- من مقدر نیستم . آگه از خردم بپرسی ، باید بگم که آرم منغی ام هم .

- تو از نظر روانی روان تسلط داری . در واقع تو به لاف زن بزرگی . به وقت ام

قهرمان بزرگ بودی

- درسته ، بودم . قهرمان بزرگی که دکترش گفته چرخ کلف دنبال خودش بگم و غیر از این راه پیمایی

همه چی کارشکنی کنه

وصیت را ادامه می دهند .

آپدایک ، در این کتبه ، که چگونه می نوبع واقعی ، رضادید و پسر را مورد بحث قرار می دهند .

تشریح و زمینه سازی رویداد بعدی می پردازد . ماما ، باید بدانم چه تدبیری می توان برای دبالوگ انزلید

تا واقعی جلوه کرده و رویداد داستان را پیش ببرد . این کتبه ، خارج از داستان ، چگونه خواهد بود ؟

شاید چیزی شبیه به این :

« - آوقف اولی می ترسونی ، همین وقتی همش می چرخ می و امروز نمی کنی ، معلومه که ازت

می ترسم .. »

« - امروز نمی ؟ اون به آرم می خاصیت . من به جایی سپردم ، به آرم می خاصیت دارم . چون دمی

X
ترب بازی می‌کردم، نباید اجازه می‌دادم که ...

«... که اون تو رو با این حکم گذشته در حال بازی تماشا کنه ...»

پسینده شاید کلمات واقعی به نظر آیند، اما برای القاء شخصیت‌ها کافی نیستند این.

تربا یک گفت و گوی ساده است، نه دیالوگی هنرمندانه.

تفاوت واقعی بودن و شکل هنرمندانه داشتن دیالوگ، چگونه احساس می‌شود؟ من، تنها

می‌ترانم بعضی از آموخته‌های خود را، بعد از سال‌ها گذشتن کلمات در دهان شخصیت‌ها، گوش

خواننده‌ها، طرح کنم.

نیل از هر چیزی، به خاطر داشته باشیم که دیالوگ رسیدن اساسی است که شخصیت،

از طریق آن، احساس و رفتار خود را بیان می‌کند. رسیدن که اوج یا مرکز عمل را توصیف می‌کند.

مرگ در زندگی در تردن نامتناهی نریان، در دیالوگ صورت می‌گیرد، و برخی از زمان‌ها نریان

خوب، همپول «دیوید مامت» David Mamet «... ترنس مک نالی»

Terrence McNally و «وندی و استاتین» Wendy Wasserstein

آنچه را که یک دیالوگ نریان خوب باید بداند، می‌داند، که: زبان، عامل تفکر و احساس در رویداد

می‌باشد. پس، دیالوگ باید مرکز عمل، حس یا کرداری باشد که داستان را به پیش

می برد. برای نوشتن چنین دیالوگی، ابتدا باید صحنه (Scene) را، هم به عنوان نفس صحنه و هم به عنوان بخشی از کل کار - طوری که بتوان برای، و از سوی کاراکتر مکتوب کرد - را، شناخت.

پس از این مرحله، شما آماده‌ی نوشتن کلمات خواهید بود.

نکته‌ی دوم این است که، تا زمانی که شما به طور مستقیم، یا از خلال قوه‌ی تخیل، چیزی را احساس نکرده

باشید، قادر به نوشتن دیالوگی در باره‌ی آن نخواهید بود. فی‌المثل، اگر می‌خواهید حرف‌های یک

شخصیت مورد را بنویسید، به قوه‌ی حادستان مراجعه کنید و اگر این قوه را ندارید، «ایاتلور» را

بخوانید. اگر می‌خواهید دیالوگی کینه‌توزانه بنویسید، از حادستان کمک بگیرید، یا از استراق سمع

در یک جشن اداری، در نماز حرمی دانشکده، یا در یک شب تعطیل در یک نوشگاه، و...

طبعاً پس از آن که مرکز صحنه‌ی خود را کشف کردید - چیزی که شخصیت‌ها، در

موقعیتی که برای پیشبرد عمل داستان طراحی شده‌اند، اصطلاح دارند تا در وضعیت‌های خود

بگویند - می‌توانید از سگردهای فنی برای نگارش دیالوگ - استفاده کنید. بپذیرید از نویسندگان

این سگردها را می‌شناسند و یا کشف می‌کنند. و این‌ها، چند سگری هستند که من همیشه،

منمگم آن‌ها را «هنر دیالوگ‌نویسی»، به خاطر می‌آورم:

۱- حتی الامکان برای هر شخصیت، الگوی گفتاری مختصی برگزینید، چیزی که من

آن را «ثبوت‌های شفاهی» می‌نامم. این کار، به‌ویژه وقتی شخصیت‌ها از سن، نژاد،

۵ شخصیات، طبع درآید و حساسیت های مشابهی برخوردارند، مفید است. «ف. اسکات
فیتزجرالد» F. Scott Fitzgerald، «جی گتسبی» Jay Gatsby
را وامی دارد تا برای «نیک کاراوی» Nick Carraway شوخی های تندی ترفیع کند،
و این کار را هم برای مجزا کردن حالت اجتماعی محکم گتسبی می کند و هم برای حصول اطمینان
از اینکه خواننده بداند که چه کسی صحبت می کند. فیتزجرالد در یک ژانر مناسب، هم شخصیت
را معرفی می کند و هم یک منتهی کننده را حل می کند.

۲. اجتناب از گفت و گوی سهو، که مجبور دالوک را تا آن حد آشفته می کند
که فضای لازم برای تمرکز نویسنده بر روی آنچه و تأثیر گفتار تحت الشعاع قرار می گیرد. نویسنده همان
سبیل، به جای آفریدن آنچه و زمانی برای شخصیت شان، از سهو گوی استفاده می کند.

«دامون رانیون» Damon Runyon، با گرائس به تقلید در اثر کوشش

می نویسد: «مرد گفت: ساکت شو!». قانون قدیمی «نگر، شام بده!» در اینجا

به شدت حکمفرماست.

۳. در زمان های مناسب، الگوی عادی دالوک را که عبارت از «گفتار/عکس العمل بطبیعی/

گفتار» است، به الگوی: «گفتار/عکس العمل عصبی/گفتار» تبدیل کنید. مثال زیر، الگوی اول - که محمول ترین

الدوت - راه روشن می‌کند:

«- عزیزم، من به تو کم توجهی نمی‌کنم، فقط بهت توجه نمی‌کنم»

X

«جین» Jane احساس کرد چشایش می‌سوزد، اما در یک آن قدرتش را باز یافت، و با

لحن مصلحانه ای که توی ذوق می‌زد، پرسید:

«- داری تو در این حرف اطمینان شنا می‌کنی؟»

و این هم همان فضا، با الگوی متفاوت:

«- عزیزم، من به تو کم توجهی نمی‌کنم، فقط بهت توجه نمی‌کنم»

X

چنان جین ناگهان سوخت و تنوالی مضطرب در مورد حرف اطمینان به ذهنش رسیده، اطمینان ضد است آن را بر زبان بی‌آورد. به اندازه‌ی کافی گوینده نبود، گذشته از این، مرد آنگاه ضعیف‌تر

به نظر می‌رسید، و سرچشمه‌ی عواطفش از خونت، در همان حال از زیرکی، مخفی شده بود.

«- وضیدم، او، واقعا می‌روسم»

فکر می‌کنم روشن‌ترین الگو، معنی را پیش می‌برد و داستان، از این به بعد، سریع‌تر به حرکت خود ادامه می‌دهد. اما اگر نمی‌خواهید از الگوی «گفتار / عکس العمل عمیق / گفتار» استفاده کنید (مراد

من از عکس العمل عمیق، عکس العملی است که عمیق‌تر از سطح نیزگی - مثل سوختن چشم - صورت گیرد و

بیک لحظه یا روانی برسد و باعث عکس العمل رفتاری یا گفتاری شود (شاید بهتر باشد از آن اجتناب کنید، و البته در صورتی که بتوانید از فرم سوال جواب منقطع، مثل کار نویسندگان

چون هندی و «خوان دیدیون» Joan Didion استفاده کنید. اگر مثال مذکور

را به این روش تبدیل کنیم، چیزی شبیه این درخواست آمد:

«- هبت کم توی نمی کنم. فقط هبت کم توهم»

«- عزیز صبر کن، داشتی تری حرف اصانه می کردی؟»

«- خواهش می کنم. می خوام به چیزی هبت کم نمی فهمی؟»

«- تویی تویی اگر اصل نیست؟ تویی تویی شرایط مارو ترسیم کنی. به اندازه ای کافی

فصل نهم

اینها به روشی، دوباره سعی در مرکز کردن احاسات کردم، کلمات را به خدمت

بیان حس گرفتیم و صفت را در جهت پیش راندن شخصیت ها و شرایط آنها به سوز یک بیان

طرح شده به کار گرفتیم.

ع- کلماتی که در دهان شخصیت ها می گذاریم، باید شامل زمان، مکان، عقیده،

شرح گذشته و آینده آنها باشد. منظور این نیست که دیالوگ را با کلمات بی ربط آرایش دهیم،

۸
بده باید گذارم خواننده راحت مکان، زمان و جویگی مسائل را بداند.

این بخشی از داستان من «ایزود اوزارک» Ozark Episode است

که مبین ترکیب آشنگی پارانوئا (جنون سو وطن) با بنیادگرای منشوش مذهبی است

یک جوان سیه پوت به نام «سیمون» Simon با سفیدپوستی مسلح و مذهبی، در صحنه های

تپت گرستان «اوزارک» برخورد می کند. مردمی خواهد بداند که آیا پسر سیه پوت مسیحی

است یا نه.

«- تو سفیدپوستی؟ حتماً؟»

«- نه آقا. من مسیحیام. گناهکار نیستم»

سیمون گام گویام به طرف گفتن کلمه برمی دارد. اگر آن گفتن را از دست بدهد، پدرش

پوشش را می کند.

«- این سفیدپوستی، سفیدپوستی کبر؟»

«- نه آقا. سفیدپوستی! سفیدپوستی!»

«- از گناه مستغفری کبر؟»

سیمون گام دیگر به سمت پسر برمی دارد.

9
« - به آما . بدم می گوید از نگاه مسافر و عاشق نگاه آن باشد . »

مرد گویا نشیند . دانت به ته رود . جای که تیرا حلت کرده بود و گویا پارس می کردند ، نگاه

می کرد .

« - باور نمی کنم که تو سخی حقیقی باشی لیدر »

خنده به در دست خیره کرد .

« - تو حقیقت نیستی . تو از قبیله « پلام » ای . ملعون کنگان . برده . کتاب حدیث می خوانی ، کتاب

نیشند . جمع سیاه رنگ است . می رود که سیاه رنگ شیطانه . »

نگوید ای شکیا کرد ...

من امیدوارم که این رمالوگی باشد که عصر سرگش ما را رام کند ، به آن هویت بخشد .

صبر در بازی تعصب و عنون بگیرد و داستان را به جلو سوق دهد .

در یک کلام ، رمالوگ همان باید پیچیده ، پیراسته و گفتاری تصنعی باشد که به نظر واقعی بیاید

و تنها هدفش به حرکت در آوردن شخصیت ها و داستان آن باشد . برای موفقیت در این امر ، باید

در دنیای احاسان داستان را شناسید و پس از آن ، شنیده ها ، آموخته ها ، تخیل و دانشه همان را

به کار بگیرید تا شخصیت های بیافرینند که از طریق شما با هم صحبت کنند . خوشبختانه ، - احتمالاً -

بسیاری از نویسندگان می دانند که شخصیت ها را می خواهند با هم صحبت کنند . اما نازلنده باید با

صافیت زمینیه این سازد تا آدم کس تخمیلی ، به طور زنده ظاهر شوند و گفتار کس خاص خود را به کار

برند و از راه مستقیم خواننده را به طبع داستان و بیانی مؤثر رهنمون سازند.

